

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ وَ عَلَی عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَّا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنُ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا».

سومین روایتی که به آن استدلال شده برای قاعده‌ی میسور و وجوب اتیان به آن اجزاء و شرائطی که مقدور هست عند عدم القدره و کل آن عمل، این روایت مرویه‌ی عن امیرالمؤمنین(س) هست که «المیسور لا یُسْقَطُ» یا «لا یسقط بالمعسور». قبل از دخول در تقریب استدلال به این روایت مبارکه و نقض و ابرام‌های مربوط به او و این که آیا استدلال صحیح است یا نه؟ مقدمتاً و تمهیداً درباره‌ی فقه‌الحديث چند مطلب از چند جهت باید بحث بشود.

بحث اول این هست که آیا این «لا یسقط» این جمله ناهیه هست یا نافیّه؟ یعنی از این جمله نهی استفاده می‌شود حالا چه بنحو این که لا لای نهی باشد یا لای نافیّه باشد ولی جمله‌ی خبریه و به داعی انشاء باشد. یا این که نه اصلاً صرفاً جمله‌ی خبریه است و داعی هم إخبار است و هیچ نهی‌ای هم در آن نیست. این بحث مهم است حتی در مقام استدلال؛ چون اگر ناهیه باشد آن حرف پیش می‌آید که حالا این نهی مولوی است؟ نهی ارشادی است؟ و جمع بین این دوتا ممکن است یا ممکن نیست؟ و کسی بگوید همان طور که گذشت، چون ظاهر این که نهی مولوی است و نهی مولوی در مواردی که کلی به افراد باشد درست نیست پس حتماً مال این طرف است و استدلال درست است. بنابراین این دخالت دارد در خود این که آیا استدلال می‌شود به این روایت کرد یا نه دخالت دارد و آن حرف‌هایی که در حدیث قبل بود آن جا پیدا می‌کند بنابر این که نهی باشد یا، این یک بحث که برمی‌گردیم به آن.

بحث دوم عبارت است از این که این سقوط یک مبدأ دارد یک منتها دارد، سقط من کجا الی کجا، این «لا یسقط» حالا چه نفی و چه نهی باشد مبدأ آن چی هست؟ یعنی «لا یسقط» از کجا؟ از ذمه؟ از عهده؟ یا از یک چیز دیگری؟
س:؟؟؟

ج: بله؟

س: «لا یسقط» ...

ج: حالا نه، اگر «لا یسقط» باشد حالا می گوئیم بعداً.

این هم معنا ندارد، این هم دخالت دارد. و چون محقق خوئی بر اساس همین که حالا در مقام نقض و ابرامها روشن می شود، این هم دخالت دارد.

مطلب سوم این هست که آن ساقط چیست؟ آن چیزی که نهی از سقوطش فرموده یا اخبار به عدم سقوطش فرموده آن چیست؟ آیا آن حکم آن کاری است که بعض اجزاء آن یا بعض ابعاض آن مقدور نیست؟ حکم او ساقط است من الوجوب او الاستحباب؟ یا این که نه متعلق او که خود آن عمل باشد او «لا یسقط»؟ این سه بحثی است که راجع به فقه الحدیث است و بحث چهارم هم این است که آیا این حدیث شامل واجبات و مستحبات هر دو می شود یا اختصاص به واجبات دارد؟ که این اباحت یک مقداری هم بهم مرتبط است، یعنی استظهار یا تسمیم یا تعیین بعضی از اینها مرتبط به بعضی دیگر است که با هم ترابط دارند.

اما بحث اول که معنای حدیث «المیسور لا یسقط» خب بخوانیم ضمیرش «لا یسقط» کی؟ فاعلی این جا ذکر نشده، یعنی «لا یسقطه المکلّفون»؟ پس بنابراین چون فاعلی ذکر نشده باید مجهول بخوانیم اگر، حالا اگر نهی باشد ...

س: اگر لازم باشد؟

ج: بله «لا یسقط» ...

س: نه می دانم یعنی شما آخر می گوئید ساقط کننده ای ذکر نشده «لا یسقط» معنایش لازم است متعدی نیست، ساقط نمی شود، یعنی همان چیزی که شما

ج: نه، نهی اگر باشد، نهی اگر باشد، به کی دارد نهی می کند؟

س: نه به طور کلی ؟؟؟، شما می گویی اخبار اگر باشد به داعی انشاء ...

ج: نه آن هم حالا می گوییم ...

س: ؟؟؟ اشکالی ندارد که، نهی یا اخبار ...

ج: حالا صبر کنید.

اگر نهی باشد یعنی میسور نباید ساقط گردد به معسور، چون با باء هم تعدیه است دیگر این جا الان لازم نیست چون با باء آمده. میسور نباید ساقط گردد به معسور، این می شود نهی تکلیفی. یا اگر نفی باشد میسور ساقط نمی گردد به معسور به داعی.... ساقط نمی گردد به معسور به داعی انشاء گفته شده و باز نهی است، حالا چه لا لای ناهیه بگیریم که اگر لا ناهیه گرفتیم قهراً باید مجهول بخوانیم و چه این که لا را ناهیه بگیریم که معلوم بخوانیم ولی به داعی انشاء باشد؛ این است یا این که نه فقط جمله ی خبریه هست به داعی انشاء هم نیست اخبار محض است، می گوید دارد اخبار می کند، می گوید در شرع مثلاً میسور به واسطه ی معسور ساقط نمی شود، در محیط تشریع این چنینی است.

س: حاج آقا اگر شبیه واجب کفایی باشد با همان صیغه ی معلوم هم می شود خواند دیگر. می گوید آقا «لا یسقط» درواقع اخبار داعی انشاء هم نه، مستقیماً انشاء، «لا یسقط» ساقط نشود، بعد طبعاً مکلفون چون می دانند این خواسته ی مولا ...

ج: به کی دارد خطاب می کند می گوید ساقط نشود؟ آخر مکلفی ذکر نشده ...

س: مکلفی ذکر نشده باشد ولی خواسته ی مولا، مولا دارد خواسته اش را این طور ...

ج: پس اخبار است، نه آخر نهی باید ...

س: نه نه چون ...

ج: نهی باید مخاطب ...

س: الان شما توی واجب کفایی چه جوری می گوید؟

ج: آن جا، یعنی چی واجب کفایی؟ مخاطب دارد ...

س: مثلاً مولا می‌گوید آقا این اتفاق نیفتد یا این اتفاق بیفتد، مکلفین می‌روند امتثال می‌کنند. لازم نیست مستقیماً فاعلی ذکر شده باشد. این خواسته‌اش را به صورت نهی دارد ابراز می‌کند یا خواسته‌اش را به صورت امر دارد ابراز می‌کند ...

ج: نمی‌شود، نهی باید مخاطب داشته باشد ...

س: مکلفین چون می‌دانند باید بروند امتثال کنند.

ج: مخاطب لازم دارد، بی مخاطب که معنا ندارد نهی کردن. ولو این که مخاطبش را بگوییم مثلاً معلوم است و الا بی مخاطب که، نهی به کی، از کی، به کی داری این نهی را متوجه می‌کنی؟ نهی باید به یک کسی متوجه بشود. می‌گوید نکن این کار را؛ به خود میسور که نمی‌گوید ساقط نشو، او که قابل این نیست که به او بگویند تو ساقط نشو.

خب محقق خوئی قدس سره فرموده است که این جا احتمال نهی داده نمی‌شود چه به صورتی که لا را ناهیه بخواهیم بگیریم چه به صورت این که ناهیه باشد و جمله خبریه‌ای باشد که به داعی انشاء گفته شده باشد. و این حتماً جمله‌ی اخباریه‌ی محضه هست. به چه دلیل؟ به دلیل این که سقوط حکم یا آن متعلق حکم در اختیار مکلف نیست که شارع از آن نهی کند. این که این وجوب دارد یا استحباب دارد و عند معسور شدن بعض اجزاء این حکمش ساقط می‌شود یا نه حکمش ساقط نمی‌شود و ثبوت دارد؟ این که به دست مردم نیست، به دست مکلفین نیست، این امری است که شرعی است، پس نهی از این کردن چه معنا دارد؟ این کار خودش است که ساقط بکند وقتی بعض اجزاء و ابعاض مثلاً متعذر شد یا بعض افراد متعذر شد امتثال آن‌ها، حکم را از بقیه‌ی افراد بردارد یا از بقیه‌ی اجزاء بردارد یا ثابت بگذارد کار خودش است. نهی از این کردن که ساقط نباید بشود ای مکلفین ساقط نباید بشود شما ساقط نکنید این؛ فلذا این جا امکان ندارد مراد نهی باشد، بخلاف آن جمله‌ی قبل که «ما لا یدرک کله لا یترک کله». این جا این امکان ندارد، چه مقصود این باشد که حکم میسور، آن وجوب آن استحباب، چه مقصود آن عمل باشد، عمل واجب یا عمل مستحب. این راجع به آن مطلب اول.

راجع به مطلب دوم که این جا مقصود.... من آن چیزی که سوم گفتم دوم عرض می‌کنم حالا ...

س: چون این را می‌خواهید از آن خارج بشوید «لا یسقط» را شما چی معنی می‌کنید اگر نهی باشد؟

ج: نباید ساقط شود.

س: خب می دانم یعنی الان این خطابش به کی هست؟

ج: به مکلفین نمی شود باشد، مگر دست من است که می گویی نباید ساقط شود. ای مکلفین نباید این ساقط بشود که کأنّ مثل کنایه می ماند یعنی می خواهد بگوید نکنید، ساقط نکنید، این نباید این جور باشد. مثلاً به مردم خطاب می کند مردم این مستضعفان نباید یا این فقرا نباید به کذا بیفتند، به ضیق بیفتند، به حرج بیفتند. یعنی مقصود این است که به آنها برسید، کنایه‌ی از این می شود.

س: آن وقت این کنایه؟؟؟ این کنایه در «لا یسقط» نمی شود؟؟؟ آن جا هم می شود؟

ج: بله؟ در کجا؟

س: در همان «لا یسقط». اصلاً حاج آقا توی ادبیات می گویند که الان اگر خواستید مأخذ آن هم خدمت‌تان می گویم که آقا متعدی مجهول جز یک ظرایف معنایی‌ای که دارد هیچ فرقی با لازم ندارد در ترجمه‌اش.

ج: چرا دیگر متعدی شده اشکال ندارد ..

س: نه نه، متعدی مجهول یعنی درواقع در معنای اصل معنایش با لازم هیچ فرقی ندارد. فقط این است که آقا آن یک إشعاری به این دارد که یک فاعلی داشته و فراموش شده یا مدنظر قرار نگرفته، این چنین إشعاری ندارد و الا توی فارسی ما این دوتا را یک جور ترجمه می کنیم. این دوتا را در فارسی لازم و متعدی مجهول را یک جور معنا می کنیم، فقط همان ادعا کردند بعضی از ادبا گفتند آقا یک تفاوت‌های ریزی دارد که

ج: نه نه این طور نیست....

س:؟؟؟ متعدی مجهول یعنی دال بر این است که یک فاعلی داشته و فعلاً نمی خواهم بگویم یا غرض

ج: نه یک جور معنا نمی کنیم. لا یذهب به یعنی باید برده نشود، یعنی برده نباید بشود، یعنی این کار نباید از کسی نباید سر بزنند نسبت به شخص آخر، لا یذهب به یعنی برده نباید بشود.

س: مثلاً لا یشکل مثلاً فرض کنید می گوید آقا اشکال نشوید یا یشکل مثل بگیرد که حالا فرضاً اگر چنین معنایی داشته باشد ...

ج: لا یشکل به ...

س:؟؟؟ یا لا یشکّل بگیریم. نه اگر به بگویی که حاج آقا آن باء تعدیه است که ...

ج: می دانم همان دیگر، چون این طوری است یعنی اشکال نباید گردیده بشود از طرف شخصی. اگر به باشد یعنی اشکال گردیده نباید بشود به این، به این به سبب این اشکال گردیده نباید بشود.

این مطلب محقق خوئی که نهی این جا معنا نمی دهد این مطلب درستی است و چه به آن نحوی که لا ناهیه باشد چه نافیهای باشد که ارید به الانشاء، انشاء نهی درست است و این جا باید بگوییم جمله ی خبریه ی محضه است.

مطلب دوم این است که چی را دارد می گوید ساقط نمی شود بالمعسور؟ آن ساقط که نهی از آن می شود می گوید نباید او ساقط بشود او چه چیزی است؟ محقق خوئی می فرمایند که هم می تواند حکم باشد چه حکم وجوبی چه حکم استحبابی، هم می تواند متعلق حکم باشد یعنی آن عمل مستحب، آن عمل واجب. چرا؟ برای این که کلمه ی سقوط مانند ثبوت به هردو نسبت داده می شود. مثلاً گفته می شود که «فان السقوط و الثبوت کما یصح إسنادهما إلی الحکم» می گویم «ثبت هذا الحکم یا سقط هذا الحکم»، «کذلک یصح إسنادهما إلی الواجب و المستحب أیضاً، فکما یقال سقط الوجوب عن ذمه المکلف أو ثبت فی ذمته کذلک یصح أن یقال سقط الواجب أو ثبت فی ذمته» بنابراین به هردو قابل، صلاحیت دارد که المیسور هرچی مصداق میسور است، حالا هم حکم ها می شود باشد هم متعلق حکم ها می تواند باشد این «لا یسقط» یا «لا یسقط» بالمعسور، «لا یسقط بالمعسور».

استاد قدس سره در دروس شان فی مسائل علم الاصول، ایشان می فرمایند مراد حکم نیست و همان عمل است. و حق هم ظاهراً با ایشان است، استدلال نفرموده، فرموده مراد عمل است نه حکم. برای خاطر این که میسور فاعل یسقط ضمیر به چی برمی گردد؟ به آن میسور برمی گردد، به خود حکم که گفته نمی شود میسور، وجوب وجوبی که صادر از شارع دارد می شود میسور است یا معسور نمی شود کرد. آن عمل من است که میسور من مکلف است یا معسور است، مقدور است یا متعذر است. اما حکم شرع چه استحباب چه وجوب این؛ و اگر شما بخواهید ضمیر را برگردانید به میسور بنحو استخدام «المیسور لا یسقط» یعنی حکم مال میسور و این استخدام بخلاف ظاهر است.

س: این دیگر وجوب حرجی و این ها درواقع مسامحه ای در آن هست؟

ج: بله؟

س: چون این تعبیر رایج است، می‌گوید آقا این وجوب حرجی است. درست است آن‌جا مآل آن به این هست که واجب حرجی است ولی این ...

ج: نه آن‌جا هم که می‌گوید یعنی امتثال آن حرجی است ...

س: بله؟

ج: یعنی امتثال آن حرج است ...

س: می‌دانم ولی این تعبیر متعارف است ...

ج: بله

س: وجوب حرجی است، حرمت حرجی است ...

ج: آن‌جا چون قرینه دارد ...

س: نه اگر تعبیر متعارف باشد ...

ج: و الا وجوب محرّج است نه حرج است یا اسناد می‌دهند به حرج به خاطر این‌که مستلزم حرج است و این قرینه واضح است این‌جا. اما ...

س: می‌دانم ولی وقتی تعبیر عرفی باشد نمی‌توانیم ...

ج: نه، اما نه حالا آن‌جا اشتهر یک چیزی اشتهر، ولی بگوییم المیسور یعنی چی؟ یعنی حکمی که امتثال آن میسر است و یسر دارد. میسر داده شده دیگر خود آن عملی که اجزاء و اعمال و یا افراد ...

س: نه آخر عمل حکم که هیچ‌کدام توی روایت نیستند ...

ج: نه المیسور ...

س: وقتی هردو تعبیر عرفی باشد هم حکم میسر هم عمل میسر عرفی باشد ولو مآل آن یک چیز دیگر باشد ...

ج: نه آن نیست ...

س: تعبیر آن عرفی است ...

ج: کجا توی عرف می‌گویند حکم میسور است؟

س: می‌گویند وجوب حرجی است، مگر نمی‌گویند؟

ج: خب آن طرف را می‌گوییم، اما این طرف باید دوران داشته باشد، تعارف داشته باشد، اگر یک چیزی در یک جایی

تعارف داشت معنایش این نیست که در جای دیگر هم تعارف دارد که

س:؟؟؟

ج: کجا گفتند حکم میسور؟ این حکم میسور است؟ حرج بله، حالا بگوییم آن هم ...

س: می‌گویند حکم حرجی نیست

ج: اما که نگفتند این جوری چیزی را ...

س: می‌گویند احکام اسلام آسان است، نمی‌گویند؟ می‌گویند احکام اسلام آسان است، این تعبیر متعارف نیست؟ لازم

نیست که مردم متعلقات احکام اسلام آسان است، می‌گویند احکام آسان، این حکم سختی است، آقا این حکم سخت

است، این حکم آسان است ...

ج: نه آن‌جا به لحاظ همان ...

س: می‌دانم گفتیم قبول دارم این را ...

ج: یعنی امثال آن آسان است ...

س: درست است معنایش این است ...

ج: وصف به حال متعلق است آن‌جا.

س: وقتی تعبیر متعارف باشد ...

ج: ظاهر المیسور یعنی اجزاء میسور است، افراد میسور است نه حکم میسور، وجوب میسور، نمی‌دانم استحباب میسور،

خلاف ظاهر است.

آقای خوئی هم فرموده هردو آن می‌شود ولی استاد می‌فرمایند نه مقصود عمل است نه حکم.

مطلب سوم ...

س: نتیجه‌اش چی می‌شود حاج آقا؟

ج: خب الان فقه الحدیث و تمهیدی داریم یعنی داریم بحث تمهیدی می‌کنیم که اولاً مفاد جمله نهی است یا آن است، نهی گفتیم نمی‌شود. بعد بحث دوم این است که چون آن هم اشاره کردیم که چه فایده‌ای بر آن مترتب است. این که این جا حکم می‌گوید ساقط نمی‌شود یا آن عمل ساقط نمی‌شود این هم اثر دارد در باب استدلال که روشن خواهد شد در مقام استدلال آقای خوئی از این استفاده کرده در عدم صحت استدلال.

مطلب سوم این است که خب «لا یسقط اما ذا» از کجا ساقط نمی‌شود؟ ظاهر کلام محقق خوئی در عبارات‌شان این است که مبدأ سقوط را ذمه و عهده گرفتند. ولذا عبارت‌شان این است الثالث یعنی احتمال سوم در روایت «ان تکون الجملة خبریة محضة أريد بها الاخبار عن عدم سقوط الواجب و المستحب عند تعذر بعض اجزاء المركب أو تعذر بعض افراد الطبيعة أو عدم سقوط وجوبه أو استحبابه» یک احتمالی که خود واجب و مستحب، یکی نه وجوب و استحباب «فان السقوط و الثبوت كما یصح إسنادهما إلى الحكم، كذلك یصح إسنادهما إلى الواجب و المستحب أيضا، فکما یقال سقط الوجوب عن ذمة المكلف أو ثبت فی ذمته كذلك یصح أن یقال سقط الواجب أو ثبت فی ذمته». پس محل سقوط و مبدأ سقوط را ایشان ذمه گرفته. استاد باز این جا مخالف هستند و می‌فرمایند نه، ذمه نیست که اگر ذمه باشد یک نتیجه‌ای در آن بحث چهارم هم می‌دهد و آن که دیگر شامل مستحبات نمی‌شود، چون مستحبات که بر ذمه و عهده‌ی آدم نیست. «المیسور لا یسقط بالمعسور» یعنی «لا یسقط عن الذمه»؟ پس معلوم می‌شود میسور چیزی مفروض است که توی ذمه است، بر عهده است، مستحبات که بر عهده‌ی انسان نیست.

س: حالا این را بحث می‌کنید بعداً دیگر آره؟

ج: حالا دارم حرف‌ها را نقل می‌کنم حالا.

پس بنابراین ایشان چنین نتیجه‌ای هم می‌گیرد و می‌فرماید مقصود چی هست؟ مقصود جعل است، مقام جعل است. یعنی المیسور از یک مرکب که بعض اجزاء آن متعذر شده یا المیسور من افراد یک کلی‌ای که روی همه‌ی افراد حکم رفته و بعضی‌اش متعذر شده این، آن میسور از این دوتا، از آن مرکب یا از این «لا یسقط عن مقام الجعل و التشريع»، نه از ذمه‌ی مکلف، نه از عهده‌ی مکلف.

س: عمل است نه حکم، بعد این جا می آید می گوید که جعل است، جعل که به حکم تعلق می گیرد به عمل تعلق نمی گیرد.

ج: هان نه، ببینید وجوب یعنی کار را به عهده‌ی شما می‌گذارد، وجوب کار را به عهده گذاشتن است، چه تحریم؛ ترک را به عهده‌ی شخص گذاشتن است، عليك که این کار را کنی بر ذمه‌ی تو هست بر عهده‌ی تو هست.

خب به خدمت شما عرض شود که فرمایش ایشان این علمین در این جا باز اختلاف دارند. البته به نظر می آید که حالا اگر بعداً یک قدری روشن تر می شود در مقام استدلال و تقریب استدلال و نقض و ابرام‌ها که ما لازم نیست مقام جعل بگیریم، همان حکم هم اگر بگیریم قابل تصویر است. که یعنی اگر شارع واقعاً این جوری باشد که روی هر مرکبی دوتا حکم گذاشته، یکی روی این مرکب به تمام اجزائه، یک حکم هم مال مابقی است عند التّعذر. حالا دارد اخبار می‌کند، مثل آن جایی که روی این فرد و آن فرد و آن فرد گذاشته دارد اخبار می‌کند که اگر بعضی فردها متعذر شد حکم از بقیه ساقط نمی‌شود، این جا هم دارد می‌گوید اگر آقا بعضی از این مرکب متعذر شد آن حکم بقیه که، آن حکم دیگری که من روی بقیه دارم آن ساقط نمی‌شود آن سر جایش هست.

س: از چی؟ از ...

ج: از همان میسور، از آن میسور ساقط نمی‌شود ...

س: نه نه؟؟ از حکمش ساقط نمی‌شود یا ...

ج: نه حکم از میسور ساقط نمی‌شود. حکمی که مال میسور است از این مرکب متعذر بعض الاجزاء آن هست ساقط نمی‌شود چون دارد، چون پیش خودش دارد می‌گوید آن ساقط نمی‌شود.....

س: آن که چه جعل باشد چه ذمه باشد موضوع حکم میسور من الكل است، میسور من الكل موضوع این حکم است که بحث داریم ساقط می‌شود آن که هیچی؛ اما ذا یعنی از عهده سقط یا عن مقام الجعل الاسلام سقط کما این که ثبت فی مقام جعل الاسلام، احکام اسلام ثبت، شما می‌گویید نه یک چیز دیگر هم می‌گذاریم روی حکم؛ یعنی چی حکم؟ یعنی حکم از حکم ساقط نمی‌شود؟

ج: نه نه

س: اما ذا می خواهید عدل ذمه و عدل جعل بگذارید حکم را الان

ج: نه نه، یعنی از، نه ما می گوئیم که می شود عهده گرفت و ذمه گرفت ...

س: آهان عهده گرفت ...

ج: بله بله، و قابل تصویر است، ایشان چون می گوید اگر به عهده بگیری نمی شود بگوئید جعل درست کردیم. البته جعل

هم اشکال ندارد ولی باید دید که انسباق و تبادر از جمله عند العرف کدام است؟ یعنی این «لا یسقط عن الجعل؟» یعنی

از تشریع؟ از قانون گذاری لا یسقط؟ یا از قانون؟ خود قانون، یعنی همان ...

س: آن وقت این شبهه ی ایشان را چه جوری جواب دادید که گفت که آقا ما می شود بگوئیم آقا برای ذمه فقط الزام ...

ج: حالا آن را هم می گوئیم.

و اما این که مستحبات در ذمه نیست آن هم بر عهده بگذارد منتها جواز ترخیص دارد. عهده ملازمه ندارد با این که قابل

ترخیص نیست. این هم می گوید این کارها را به عهده ات گذاشتم، این هم به عهده ات گذاشتم ولی اگر این را حالا

نکردی هم طوری نیست ولی به عهده ی تو گذاشتم. مثل بعث است دیگر، چطور بعث می کند جواز می دهد؟ خب

می گوئیم آقا بعث داری می کنی پس چرا ترخیص دادی؟ همان جور که تصور دارد بعث و زجر با ترخیص، بر عهده

گذاشتن هم همین جور است.

خب این سه بحثی است که و اما این که مستحبات را می گیرد یا نمی گیرد که این هم ایشان فرموده اگر معنا را عهده

بکنیم نمی گیرد، اگر جعل بگیریم خب می گیرد، استاد؛ خب طبق این عرضی که کردیم نه، اگر عهده هم بگیریم اشکالی

ندارد گرفتن آن، به خاطر این که مستحبات هم بر عهده هست، مثل این که مستحبات هم مبعوث الیها است. مکروهات

منزجر عنها است

س: ولو عهده عند الاطلاق ظهور در الزام دارد همان طور که گفتند. «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران/۹۷)

ج: بعث هم همین جور است.

س: ولو این که عند الاطلاق بر عهده گذاشتند ظهور در الزام دارد.

ج: این چهار جهتی که در فقه الحدیث این روایت شریف است محل کلام بین اعلام واقع شده؛ البته حالا ما فعلاً علّمین را مطرح کردیم. این‌ها اگر بخواهی حالا همه‌ی کلمات و همه‌ی حرف‌هایی که زده شده این‌جا بیاوریم خیلی طولانی می‌شود. این عصاره آن چیزی است که مربوط به فقه الحدیث می‌شود و دخالت در مبحث دارد.

حالا بعد از این‌که این تمهید انجام شد تقریب استدلال به این روایت شریفه این می‌شود که این روایت اخبار می‌فرماید بر این‌که حکم میسور سواءً کان آن میسور اجزاء یک مرکب باشد که کل مرکب متعذر شده یا افراد یک عامی باشد که حکم روی همه‌ی افراد رفته و بعضی افراد متعذر شدند، گفته اکرم کل عالم، حالا بعضی‌هایش را نمی‌توانیم اکرام بکنیم. یا گفته مثلاً إقض ما فات و من بعضی‌هایش را نمی‌توانم. قدرت ...، مثلاً پنجاه سال است این دیگه الان قدرت ندارد پنجاه سال را، می‌تواند مثلاً حالا ده سالش را می‌تواند. می‌فرماید المیسور از آن یا از این؛ این حکمش، حکم آن میسور ساقط نمی‌شود به واسطه آن اجزائی که معسور شده است یا شرائطی که معسور شده است یا افرادی که معسور شده است. به واسطه متعذر شدن آن‌ها حکم آن‌ها ساقط نمی‌شود. یا این شئت قلت آن عمل از عهدهات ساقط نمی‌شود. حالا چه بگویی حکمش ساقط نمی‌شود چه بگویی عمل از عهدهات ساقط نمی‌شود. همین‌جور بر عهدهات باقی است. پس بنابراین....

س: کنایه از همان حکم است دوباره

ج: بله؟

س: عمل از ذمهات ساقط نمی‌شود یعنی این‌که حکم عمل است

ج: نه، خودش ساقط است چون، یعنی این را بر عهدهات گذاشته این کار را که از این انتزاع می‌شود پس وجوب دارد. اصلاً وجوب در مسلک محقق خوئی یعنی اعتبار بر ذمه و اظهار او، یعنی این کار را بر عهده تو گذاشتند. حالا می‌گوید این میسور از این دو باب همین‌جور بر عهدهات هست و به واسطه معسورها از عهدهات ساقط نمی‌شود یا حکم آن‌ها از عهدهات ساقط نمی‌شود. یا حکم آن‌ها از مقام جعل و تشریع و قانون ساقط نمی‌شود طبق مسلک استاد. یا حکمی که آن‌ها دارند ساقط نمی‌گردد. این تقریب...، پس بنابراین نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ما وقتی که بعضی اجزاء

مرکب متعذر شد که بحث مان هست بقیه را باید بیاوریم چون که ساقط نمی شود. این تقریب استدلال. خب مناقشاتی در این استدلال وجود دارد که باید بررسی بشود.

مناقشه‌ی اول مناقشه محقق خوئی است که می فرماید سقوط، فرع بر ثبوت است دیگه، یک چیزی که نیست ساقط می شود یا نمی شود معنی ندارد که، در مورد اجزاء یک مرکب وقتی این مرکب ساقط شد، وقتی این مرکب ایتیانش متعذر شد به جمیع اجزائه و شرائطه؛ قهراً آن حکم ساقط است. حکم این مرکب بما آنه مرکب ساقط است. آن را که نمی تواند بگوید ساقط نمی شود. آن که عقلاً ساقط است. پس بنابراین اگر حکم دیگری بخواهد روی اجزاء باقیمانده باشد یک حکم حادث جدید است و این چه معنا دارد که بگوییم که؛ آن که ساقط است عقلاً، این هم که جدید و حادث است لا یسقط نسبت به این گفتن معنا ندارد اگر بخواهد باشد. اول کلامی که هست یا نه؟ پس قهراً حدیث ناظر است به چیست؟ به کلی و عامی که روی افراد رفته، می گوید اگر چندتا فرد را که حکم روی او رفته نتوانستی بیاوری حکم آن بقیه که بود ساقط نمی شود. پس به قرینه واژه سقوط می فهمیم که مقصود المیسور عام ذّا افراد است نه مرکب ذّا اجزاء و شرائط، چون در آن جا آن که بوده که حتماً ساقط شده، چیز دیگر هم که اول کلامی که هست یا نیست که ساقط بخواهد بشود. چی بفرماید که ساقط نمی شود؟ آن که حکم مرکب که ساقط شده، این هم که جدید است اگر بخواهد باشد و ما نمی دانیم حالا هست یا نیست، اول کلامی که هست یا نیست.

س: دیگه انبساطش با آن ساقط نمی شود

ج: بله؟

س: اگر انبساط را گفتید، یعنی وقتی منبسط شده روی همه‌ی اجزاء؛ اگر برخی از اجزاء متعذر شد انبساطی که روی بقیه هست، پرکشی‌هایی که روی بقیه هست از بین نمی رود، این طوری شد

ج: آن، فرض این است که آن حکم مرکب خورده بوده

س: بله، ولی مرکب به چه معنا؟ انبساط را چه جور معنا کردید؟

ج: نه، آن

س: فرمودید یعنی روی همه‌ی اجزاء پر کشیده، حالا یک تکه متعذر شد دال بر این نیست که روی بقیه که پر کشیده بر آن‌ها هم قطع بشود. درست می‌شود این‌طوری، با انبساط درست می‌شود.

ج: آیا همان است.

س: بله، بله

ج: یا بخشی از آن است؟

س: نه، ببینید؛ کاملاً عرفی است با انبساط. که آقا اگر این پر کشیده روی همه‌ی اجزاء؛ اگر بعضی‌اش متعذر شد آن بقیه اجزائی که پر کشیده بود آن‌ها از بین نمی‌رود. همان‌ها است.

ج: همان است؟

س: همان‌ها است. بله

ج: نه، وقتی که

س: ببینید؛ پر گشوده بود روی همه، حالا یک تکه‌اش بریده شده، این دال بر این نمی‌شود که روی آن بقیه‌ای که پر کشیده بود از سابق قطع بشود. صد درصد؟؟

ج: نه، این با آن‌جا تفاوت می‌کند. تفاوتش این است که این‌جا آن عمل (چون واجب ارتباطی است دیگه) عمل مقدور نیست. اصلاً این کار مقدور نیست که حکم بیاید شاملش بخواهد بشود بعد پر بکشد

س: مقدور نیست یعنی بعضی اجزاءش مقدور نیست

ج: همین دیگه، چون بعض اجزاء مقدور نیست پس به من چه جور می‌گوید صلّ این چنین؟ اصلاً می‌گوییم این صلّ این چنین از من قابل صدور نیست این

س: بله، ما هم قبول داریم. کلش مقدور نیست.

ج: نه.

س: کل مقدور نیست دیگه.

ج: نه، آن‌جا با این‌جا فرقش این است. آن‌جا این است که همه عمل مقدور است و

س: می دانم، آن؟؟ فارغ نیست

ج: آقا صبر کنید! نه، فارغ است. آن جا می دانم این تکلیفی آمده، چون این تکلیف بالاخره مقدور است چه مال این حد باشد چه روی این اضافه باشد. چون مقدور است پس این که مولا یک امرش به این جا تعلّق گرفته را می دانم. هیچ مشکلی ندارد تعلّقش؛ چه متوقف بر این اجزاء باشد چه آن شی ای که الان مشکوک جزء هست یا نه، به آن تعلّق گرفته؛ پس امر آمده، حالا این امری که آمده نمی دانم پر تا آن جا گشوده یا نه؟ تا این جایش را می دانم، آن جایش برائت جاری می کنم. اما این جا، اما یک عملی که بعضی از اجزایش اصلاً مقدور نیست نمی تواند امر به او بکند اصلاً، پس بنابراین آن ...، پس چون متعذر است امر ندارد.

س: ببینید حاج آقا؛ من در ضمن عرض محضرتان عرض کردم؛ کاملاً، ما می خواهیم روایت را چه جوری معنا کنیم؟ عرفی می خواهیم معنا کنیم؟ چرا عرفی؟

ج: عرف همین عرف، می گوید آن مقدور من نیست

س: عرفی، کاملاً تحلیل؟؟ عرفی است که آقا، مولا به بنده اش می گوید آقا؛ من یک دستوری به تو می دهم ده تا جزء دارد. این ده تا جزء دارد را با انبساط معنی می کنیم. اگر یک جزء آن متعذر شد آن بقیه از بین نمی رود.

ج: نه، آن جا می فهمد

س: تمام شد

ج: نه، نه، آن جا این جوری می فهمد.

س: کاملاً؟؟

ج: نه، آن جا می فهمد پس

س: بله، دقت را قبول داریم ولی؟؟ متعارف است

ج: نه، دقت عرفی است. یعنی من دوتا امر دارم

س: نه

ج: نه، نه، یعنی دوتا امر دارم. یک امر هم، آنجا معنایش.... یک امر به آن مرکبی دارم که آن‌ها جزءش هست، اگر آن را نتوانستی امر به این دارم علی سبیل الترتب آنجا.

س: اتفاقاً اگر آنجا کم باشد اجزایی که می‌افتد کاملاً می‌گویند همان امر است.

ج: نه.

س: مثلاً آقا صلاه را، می‌گوید آقا؛ شما یک معجونی برای من درست بکن ده تا جزء دارد. حالا نمی‌گوییم شش هفت تا جزءش از بین برود ها! ولی یکی دوتای آن، می‌گوید یکی دوتای آن را اگر نتوانستی باز هم انجام بده، بنده نمی‌گوید این یک امر دیگری است

ج: بله، می‌گوید یک امر دیگری است

س: می‌گوید همان واجب است، از یکی دوتای آن دست برداشته

ج: نه، دستور است دیگه

س: این عرفی است حاج آقا کاملاً

ج: حالا...

س: سنخشی یکی است

س: نه، خدایی عرفی است. می‌گوید آقا؛ یکی دوتای آن از بین رفت بقیه‌اش را تو انجام بده، بقیه‌اش را انجام بده

س: وجوب؟؟ مفهوم رفعی است. وقتی که اجزاء ارتباطی یکی‌اش از بین می‌رود وجوب رفعی اصلاً به نفع؟؟ است

س: عرفاً می‌گویند بقیه همان است. نمی‌گویند این امر جدیدی است

س: حرف آقای خوئی این است که لا ...

س: بابا! دلالت جزء می‌گوید اگر آش برای من بپز؛ اگر مثلاً نخود هم گیر تو نیامد بقیه‌اش را انجام بده، بقیه‌اش را انجام بده.

ج: بله، بقیه‌اش را انجام بده یعنی من، الان می‌گوید انجام بده همین امر روی بقیه است نه این‌که آن امر قبلی باقی است؛

بقیه‌اش را انجام بده؛ یعنی دارم دوباره دستور می‌دهم. دستور جدید دارم می‌دهم.

س: نه، متعذریّت نمی آورد. می گفت همین است

ج: یعنی دستور جدید می دهم می گویم بقیه را انجام بده نه همان....

س: نه، عرفی نیست دیگه، عرف دوتا نمی گوید می گوید یکی است.

ج: حالا ما که جزء عرفی ...، شما علماء این جور می فرمایید، ما عرفیم می گویم این جا این جوری است.

س: حاج آقا؛ فرمایش آقای خوئی ناظر به این است که واژه لا یسقط در مقامی است که شکّ ما شکّ در مقتضی نباشد شکّ در مانع باشد و شکّ در مانع فرع بر این است که مقتضی و اصل آن ثابت است. لا یسقط یعنی این که مانعی ایجاد شده که ساقط بشود یا نشود که شارع می آید لا یسقط شکّ ما را از بین می برد. اما در مقامی که در مورد کل و اجزاء است چون که اجزاء میسور من الكل؛ حکمی جداگانه ممکن است داشته باشد این شکّ در مقتضی است و شکّ در مقتضی را به واژگان لا یسقط اعلام نمی کنند. درست می فهمیم فرمایش آقای خوئی را؟ آقای خوئی می فرمایند لا یسقط فرع بر این است که مقتضی هست، شکّ شما در مانع است مثل کلی و افراد که مقتضی إقض ما فات برای همه مساویاً وجود دارد....

ج: نه، باید باشد بعد بگویند لا یسقط.

س: همین دیگه؛ باشد یعنی مقتضی هست؟ ما نمی دانیم

ج: اما چیزی که می خواهند بگویند حادث شد، جدید شد که نمی گویند لا یسقط، این دارد تازه حادث می شود.

س: یعنی شکّ داری که ...، خب نه، در این جا ما شکّ داریم دیگه، ما نمی دانیم برای متعذر حادث شده یا نه؟ این شکّ در مقتضی جدید است.

ج: آره، حادث شده یا نشده.

س: این جا با لا یسقط اعلام نمی کند.

ج: آره، شکّ داریم حادث شده یا نشده؟

س: لا یسقط برای ایجاد مانع است. شکّ از جهت ایجاد مانع در شما به وجود آمده باشد

ج: بله، یا رافع است.

س: یعنی حرف آقای خوئی به این برمی گردد.

ج: یا رافع است.

س: یا رافع است به فرمایش شما...

ج: بله، مثلاً چیزی بوده؛ می گوید با این چیزها لا یسقط، خب این درست!

س: نه در مقام کل الاجزاء که این جا در اشراط؟؟ است

ج: اما چیزی که اصلاً نمی دانی حادث شد یا حادث نشد در مقام این که بخواهند بگویند هست که نمی آیند بگویند ساقط نمی شود. می خواهند بگویند موجود است.

س: حاج آقا؛ الان توی استصحاب شما می گوئید همان حکم باقی است یا می گوئید یک حکم جدید است

ج: بله؟

س: در استصحاب شما می گوئید همان حکم باقی است یا حکم جدید است؟

ج: در استصحاب می گوید که شارع....

س: عرف هم می گویند همان حکم باقی است

ج: نه.

س: استصحاب هم می گوید همان حکم باقی است.

ج: اشکالی ندارد

س: اصلاً وحدت عرفی اش هم به خاطر همین ثابت می کنند. می گویند آقا؛ اگر شک کردی همان حکم باقی است با

این که آن جا هم اگر بخواهیم متّه به خشخاش بگذاریم می شود دوتا.

ج: نه، آن جا

س: چرا

ج: نه، در.....

س: آن جا هم دیگه وحدت حقیقی اش قابل احراز است همان طور که شیخ هم فرموده، وحدت حقیقی که ندارد که

ج: نه، نه، آن جا هم جدید است. یعنی رتب آثار آن را بر این ظرف

س:؟؟

ج: خب، حالا این جا می فرمایند که، و اگر شما بخواهید بگویید که؛ پس بنابراین نتیجه چی شد؟ نتیجه این شد که در جایی که تعذر بعض اجزاء مرکب است آن جا اگر حکم روی مابقی بخواهد باشد؛ حکم جدید است، حادث است و در آن جا نمی شود گفت که با بیان این که لاتسقط؛ ساقط نمی شود بخواهی بیان کنی که هست. بله، اگر قبلاً بوده حالا نمی دانیم هست یا نه؟ درست است می گوئیم لاتسقط؛ می خواهیم با این عبارت بیان کنیم هست. آن جا درست است

س: حاج آقا؛ بنابر مبنای آقای خوئی که همین الان فرمودید که اصلاً وجوه را می فرماید که اعتبار معتبر و اعلام آن معتبر،

ج: یعنی آن اعتبار هم باقی است

س: اعتبار معتبر از ذمه و ابراز آن؛ یعنی آنچه که هست این وجوب را ما از این جعل علی العهده انتزاع می کنیم کانه، اگر این جور بگوییم کما این که فرمودید نه این که وجوب خودش یک چیزی است که شارع مستقیماً قرار می دهد نه، آنچه که مستقیماً قرار می دهد جعل فعل العهده است و ابراز است. ما وجوب را می فهمیم؛ آن وقت حکم وجوب

ج: این ها دخالتی در مسئله ندارد.

س: کلی؟؟ هر دو حکم وجوب کلی اش یکی است

ج: نه، نه

س: به اعتبار آن کلی وجوب و کلی لزوم می شود گفت

ج: نه، قبلاً اگر این شارع اعتبار کرده و این را، این مجموعه را، این پنج جزء را بر عهده گذاشته

س: متعلّقش فرق کرد دیگه

ج: این پنج عمل دارای پنج جزء را بر عهده گذاشته...

س: آهان! که ما

ج: حالا؛ اجازه بدهید. بعد بگویند این ساقط شد یعنی ساقط شد این الان بر عهده دیگر نیست. از عهده ساقط شد. اما اگر این جا آن بر عهده قبلی چون پنج تا بود، متقوم به پنج تا بود ساقط شد، آن را دیگر بر عهدهات نگذاشتم. این چهارتا را بر عهدهات گذاشتم. می خواهد این را بگویند. بگویند من این چهارتا را الان جدیداً بر عهدهات گذاشتم این جا تعبیر به این که این ساقط نمی شود غلط است.

س: عهده که، تعدد عهده کاری نمی کند که....

ج: این جهت در این که شما بگویید وجوب آن است یا وجوب بر عهده گذاشتن است و انتزاع از او می شود این در این مسئله دخالتی ندارد. فرقی نمی کند.

س: مشکل در تعدد متعلق است دیگه،؟؟

ج: فرقی نمی کند. حرف سر این است که این عبارت لا یسقط برای افاده موجود بودن در صورت سبق به وجود درست است. اما در صورتی که سبق به وجود نداشته باشد و حادث جدید باشد آن جا نمی آیند اعلام وجودش را به این که ساقط نشده است بکنند. این غلط است.

س: چه عهده باشد چه غیر عهده،

ج: حالا چه وجوب آن جور معنا کنی چه آن جور معنا کنی، پس و اگر بخواهید شما اعم بگیرید بگویید المیسور اعم از این و آن است. اعم از آن عام ذّا افراد و مرکب ذّا اجزاء است. بخواهید اعم بگیرید و اسناد سقوط را هم بدهید به این معنای عامی که هر دو فرد را می گیرد، این هم نیاز به چی دارد؟ این نیاز دارد به یک قرینه و عنایت و این ها که مثلاً آن را غلبه بدهید بر این، آن ذّا افراد را غلبه بدهید بر اجزاء و این را هم مضمحل در او بکنید مثل این که ضمیر مذکر برمی گردانند به آن جایی که هم مرد و هم زن، از باب غلبه مرد بر زن ضمیر مذکر برمی گردانند، این جا هم بیاییم بگوییم که چی؟ بگوییم لا یسقط به این جهت استعمال کردیم که چون آن یکی اش درست است تعبیر به سقوط؛ نسبت به این هم دیگه حالا با آن ضمیمه شده مسامحتاً می گوییم و این جوری، خب این هم که خلاف ظاهر است قرینه لازم دارد که شارع چنین کاری را کرده یا نکرده؟ بنابراین قدر مسلم از این روایت...

س: جامع چه جور است حاج آقا؟

ج: جامع هم همین جور است. جامعی که می خواهد آن را هم بگیرد

س: نگذاریم یعنی آن را عرفی؟

ج: بله، بله، می گویند جامع هم همین جور است. بله «فإرادةً معنی عامّ من الروایة شامل لموارد تعذّر بعض الأفراد و موارد تعذّر بعض الأجزاء و موارد تعذّر المرتبة العالية»، که حالا این هم، این است که یک عملی که ذامراتب است، این «تحتاج إلى عناية (که) لا یصار إليها إلّا بالقرينة». پس بنابراین اشکال محقق خوئی قدس سره چه می شود؟ این می شود که یا بگوییم استظهار می کنیم از روایت که اصلاً این «المیسور لا یسقط بالمعسور» مال عام ذوافراد است نه مال مرکب ذواجزاء و الشرائط. و یا این که لا اقل ظهور در عموم ندارد که مرکب ذواجزاء را بگیرد و قدر مسلّم آن عام ذوافراد است. پس این استدلال ناتمام است و عقیم می شود. این فرمایش ایشان.

استاد با این مخالف هستند و کانه این جور جوابی روی مبنای خودشان را همان حرف هایی که زده شد و آن این است که این که عهده نیست. مبدایی که گفتیم لا یسقط عهده نمی گوید. چه می گوید؟ جعل می گوید، قانون می گوید. می گوید این مابقی از قانون، از مرتبه جعل نیفتاده، اگر قبلاً جعلی روی آن بوده و جعلی داشته نه، این ساقط نمی شود از جعل، نه از ذمه ی شما، ما به ذمه کار نداریم که شما بگویید این در ذمه ی من نبوده، آن در ذمه ی من بوده، ما می گوییم از مقام جعل این ساقط نمی شود.

س: یعنی یک جعلی داشته و ساقط نمی شود؟

ج: بله؟

س: یک جعلی داشته؟

ج: آره، دارد إخبار می کند. پس به دلالت التزام قهراً توضیح باید بدهیم کلام استاد را، دیگر این چیزها توی کلام شان نیست. باید توضیح بدهیم که می گوید از مقام جعل ساقط نمی شود. این معسور شدن بعض اجزاء س: او را از مقام جعل ساقط نمی کند.

ج: این باعث نمی شود که او از مقام جعل ساقط بشود.

س: پس به دلالت التزام هم دیگه در مقام جعل بوده

ج: یعنی یک جعلی روی آن هست.

س: خب پس آن توی ذمه هم همین را می توانیم بگوییم. همین بیان توی ذمه هم می شود بگوییم

ج: خب بگویید؛ حالا ...، بله، این می شود گفت خدمت ایشان که در ذمه هم دوتا گذاشته بوده یعنی علی سبیل الترتب

س: با این بیان ذمه هم همین طور است.

ج: همان بیانی که ما عرض می کردیم که تکلیف هم اشکالی ندارد. چون شارع می بیند علی سبیل الترتب؛ روی هر

مرکبی دوتا حکم آورده یا چندتا حکم آورده، إفعال هذا إن استطعت، اگر استطاعت به آن نداشتی، استطاعت بر بعضی

نداری بقیه را بیاور، فلذا می گوید این میسورها لا یسقط، چرا؟ برای این که من حکم روی آن دارم علی سبیل الترتب

س: یعنی این جا هم با برهان انّی می شود دیگه

ج: علی سبیل الترتب، آره، وقتی که ...، یعنی این کلام کشف می کند از این که پس شارع دارد و الا نمی گفت ساقط

نمی شود. حرف شما را هم می پذیریم. یعنی در مقام (یعنی به محقق خوئی این جوری جواب می دهیم) می گوییم این را

قبول داریم از شما که حادث را که مسبوق به وجود نباشد؛ وجود حادث را نمی آیند به تعبیر این که لا یسقط بیان بکنند.

این درست است حرف شما...

س: از راه دیگری درستش می کنند

ج: درست؟ ولی حالا که شارع فرموده است که لا یسقط، میسور لا یسقط و اطلاق دارد، المیسور لا یسقط اطلاق دارد

می فهمیم که پس این چی دارد؟ حکم دارد.

س: مابقی حکم بر ذمه داشته

ج: مابقی هم حکم دارد.

س: حاج آقا؛ الان فرمایش شما؛ یک وقت است می آید میسور را اطلاقش را قرینه می گیرید که پس لا یسقط مرادش

ایجاد حادث دوم است؟ این حرف است. یک بار می آید نه، مثل آقای خوئی تعبیر می کنید، می آید لا یسقط را اماره

می گیرید برای این که میسور مطلق و مراد نیست بلکه کلی مراد است. این جا صدر را قرینه ذیل قرار دادیم یا ذیل را

قرینه صدر؟ باز هم ایجاد اجمال می کند و همین احتمال یتبعه که قدر متیقن افراد است. کلی و افراد است نه کل و

اجزاء، بله، می شود صدر را قرینه قرار داد که لا یسقط مرادش اعم است از احداث یک حکم دوم است یا نه، ذیل را قرینه گذاشت که میسور مرادش افراد است پس اجزاء را هم می گیرد؟ اما همین که هر دو احتمال وجود دارد خودش روایت مجمل می شود. باز نمی توانید استنباط کنید

ج: آهان! خیلی خوب؛ حالا این بله. همین طور که شاید توی آن حدیث قبل هم این جهات مورد توجه هست این است که به خصوص روی مصبّ آقای خوئی که ایشان می فرمایند ظاهر امر مولویت است. یعنی چیزی که اگر بگوییم از شارع دارد صادر ...، آن که اگر یک عام ذوافرادی حکم رفته روی همه ی افراد؛ حالا بعضی افراد را من نمی توانم بیاورم، حکم از بقیه ساقط نمی شود همین که اصل واضحی است؛ گفتن می خواهد برای چی؟ آن که گفتن می خواهد این است که مرکبی بوده بعض اجزاء را نمی توانی بیاوری؛ ولی من گفتم اکرم هذا، اکرم هذا، اکرم هذا یا اکرم کل هؤلاء، بعد آن دوتا را نمی توانی، حالا شارع بگوید «المیسور لا یسقط بالمعسور»، راجع به این بیاید بگوید.

س: آقا؛ المیسور اگر مراد شارع؛ موضوعش را ما نمی دانیم چیست، اگر درواقع موضوعش همین ها باشد و نسبت به همین ها می خواهد توضیح بدهد یعنی؟؟ گفت چی؟ گفت وقتی متعلّق مشخص است؛ شما شک می کنی که این لایترک در روایت قبلی، این جا لا یسقط در این روایت؛ نمی دانی لا یسقط مولویاً است یا ارشاداً است، موضوع مشخص است درست است. اما موضوع مردد است. نمی دانی اگر کلی و فرد باشد ارشادی است. اگر کل و جزء باشد مولوی است و همین دوران در موضوع باعث می شود که نتوانی به اصالت مولویت أخذ کنی، این که جواب داده آقای خوئی

ج: درست! نه، نه، می دانم

س: ترجمه می فرمایید بنا بر مبنای خوئی این حرف را، بله یک کسی ممکن است مثل دیروز ما بگوید که آقا نه، اصالت مولویت در جایی نیست که موضوع مشخص باشد. مقام؟؟ به واسطه این که دلالت می کند اصل بر مولویت است؛ به دلالت اقتضاء برای این که فاسد نشود کلام؛ کشف می کنیم که کلی و فرد است، این حرف را بزنیم درست است

ج: نه، ما می گوییم ارشاد

س:؟؟ مبنای آقای خوئی؟؟ خودش؟؟ را یاد ما داد

ج: نه، نه، اجازه بدهید، نه، نه، نه، نه، ارشاد است مولوی هم نیست. إخبار است و ارشاد است. ولی یک قرینه‌ای وجود دارد که با این کلام می‌خواهد یک حرف بدیهی مسلّم بین الكل را شارع بفرماید یا نه، می‌خواهد ارشاد کند؟ چون هر دو علی کلاً التقديرین ارشاد است. یا این‌که چون قبلاً خودش چنین قانونی دارد که در موارد تعذر بعض اجزاء بقیه اجزاء حکم دارد و آن‌ها را باید إتیان کرد؛ حالا این‌جا می‌گوید ساقط نمی‌شود ها! حواست جمع باشد. ارشاد می‌کند می‌گوید یعنی من دارم آن حکم را

س: این قرینه لغویت اگر به این وضوح لغویت باشد شما اصلاً بحث از این‌که تردید داریم بین این دوتا امر؛ کل و اجزاء است یا کلی و افراد است، پس اصلاً به این قرینه از همان اول جواب بدهید. بگویید آقا؛ این‌که بخواهد این را شارع بگوید که خیلی واضح البطلان است. اگر چنین چیزی برای آقای خوئی یا هر کسی از فقهاء مسلّم باشد اصلاً ورودش در این بحث غلط است. بیاید همان اول به همین قرینه لبّیه بگوید آقا اصلاً تردیدی ما نداریم که قطعاً کل و اجزاء، مهم که نیست. شارع می‌خواهد امر مسلّم حل شود. می‌خواهد بیان کند و آقایان بحث کردند از این، اگر؟؟ اصلاً بحث‌شان غلط است.

ج: ایشان فرموده است؛ «ثمَّ إِنَّ متعلق السقوط لا يكون حكم الفعل لو لا تعذر بعض أجزائه ليقال بأن الالتزام بالتقدير أو العناية في الإسناد خلاف الظاهر»، که آقای خوئی فرمود «و مع سقوط الوجوب النفسى عن الكل المعسور يكون الثابت للمیسور حکماً جدیداً لم یکن له ثبوت سابقاً، و لا المراد بعد سقوطه عن عهده المکلف بتعذر الكل، بل المراد عدم سقوط المیسور من الكل عن مقام الجعل فی فرض تعذر الكل، فیجری هذا المفاد فی الواجبات و المستحبات بخلاف كون المراد عدم سقوط عن عهده المکلف فإن معه يختص مدلوله بالواجبات و لا یجری فی المستحبات، حیث لا یكون المستحب علی عهده المکلف»، که روشن است که ایشان این‌جاها ناظر به همان مطالب مصباح الاصول است می‌خواهد آن را جواب بدهد به آن‌ها ولو نام نبرده که فلان و ...، ليقال؛ این جوری بگوییم. بگوییم المیسور لا یسقط عن الجعل نه عن العهده؛ عن الجعل،

س: جواب آقای خوئی را نداده با این حرف، جواب آقای خوئی، نکته‌ای از آقای خوئی را جواب نداده، جواب آقای خوئی این است که آقا می‌گوید این عبارت لا یسقط برای احداث حکم دوم نمی‌آید، برای رافع می‌آید لا یسقط، لا

یسقط در جایی که شکّ در رافع داری، اگر این جا بخواهی بگویی حکم بده و حکم بگیر و بگویند احداث حکم دوم می شود این جا نمی توانید که معنا را به عبارت لا یسقط بگیرید؟؟ چون در اجزاء است و قطعاً اجزای میسوره من الكل حکم جدیدی دارد چه در مقام جعل چه در ذمه، فرقی نمی کند. نکته اش جعل و ذمه نیست. نکته اش این است که چون که اجزاء باقی مانده حکم جدید می خواهد این جا به قرینه بیان لا یسقط و واژگان لا یسقط برایش صدق نمی کند. لا یسقط را قرینه قرار می دهد. چه فرق می کند جعل باشد یا ذمه باشد؟ جواب ندهید از خودتان به آنها

ج: ببینید؛ حالا ...

برای کلاس دوم باشد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان